

# سوژه‌های زخمی در دامن تاریخ بی‌اعتنا

همایون عباسی



اگر کرماشان با تمام بی‌تاریخی و بلا تکلیفی و لکنت زبانی یا زبان‌گشی و سرگشتگی عمیقش بخواهد در نویسنده‌ای تجسد پیدا کند، یکی **لاهوته** بی‌قرار است و دیگری **یاقوته** عاصی انزواگزين. مجموعه‌ی دردها، آسیب‌ها، تناقض‌ها، حقارت‌ها، حسرت‌ها و آرزوهای ناکام تاریخ این شهر در زندگی، تن، افکار، آثار و سرنوشت این دو شخص حلول و نمود پیدا کرده است. فضایی که یا یاغی و عاصی می‌پرورد یا عقیم و برده و مرید، گاهی هم از خود بیگانگانی بدون موضع و بی‌تفاوت. **لاهوته** قربانی این فضای خموده نخبه‌گش شد؛ کسی که کرماشان روزی ردای عرفان به او پوشاند و روزی در آزمایشگاه مکاتب در این شهر ردای انقلابی. همانطور که **یاقوته** قربانی مناسبات طبقاتی و سنتی و فرهنگی شد که تمام عمر علیه و گاهی به جبر ابزار آنها بود. نمی‌توان تاریخ دقیقی برای سرایت و همه‌گیری بیماری بی‌تفاوتی و بی‌تاریخی در کرماشان ردیابی کرد. شهری همیشه در معرض و در آماج، جایی آماج ترکش دو شقه شدن و رویارویی امپراتوری‌های صفوی-عثمانی و میدان ترویج تشیع و در دوران معاصرتر آزمایشگاه مکاتب فکری مختلف، از پان‌ایرانیسم تا چپ.

فضایی که انگار هرگز از تناقض تاریخی خود بیرون نیامده است. شهری که بارها خاستگاه حوادث بزرگ شده اما همیشه نیمه‌کاره ماند. آزمایشگاهی از شکست‌ها و فراموشی‌ها، جایی که هیچ‌گاه نمی‌توانست مدعی استقلال در تفکر یا کنش باشد. وضعیتی که تنها پسماند آن برای کرماشان، پیاده‌نظامان بلا تکلیف یا کاتولیک‌تر از پاپ‌هایی بود که کوتاه نمی‌آمدند، کسانی که برای ایدئولوژی و جریان‌اتی بیگانه با درد کرماشان خون می‌دادند ولی در قبال مردمان خود دچار بی‌حسی ازلی-

ابدی بودند.

کرماشان نه شانس سلیمانیه را داشت که در آن جنبش روشنفکری کوردی و گذاری تدریجی به عصر مدرن تجربه کند و نه موقعیت آمد (دیاربکر) و استانبول را داشت که مرکز روشنفکری کوردی مناطق مختلف باشد، استانبولی که **لاهوئی** فراری و آواره در آشنایی با انجمن یا نشریه «ژین» در آنجا شعرهای کوردی اش را سرود.

**لاهوئی** چنان روح بی‌قرار و ناآرامی داشت که نه توان تحمل پریشانی و آشفتگی کرماشان را داشت نه وضعیت روشنفکری آن زمان ایران را، کسی که می‌توانست و پتانسیل فکری آن را داشت حتا پیش از **گوران** بنیادگذار شعر کوردی کلهری باشد ولی طرد و منزوی و بعدها آواره و شوربختانه یا خوشبختانه در تاجیکستان و روسیه شکوفا شد و حتا مدتی معاون **ماکسیم گورکی** نویسنده بزرگ روسی در کمیته اجرایی نویسندگان شوروی بود. **لاهوئی** از چنان جایگاهی برخوردار بود که وقتی در سن ۷۲ سالگی در مسکو درگذشت با احترام در قبرستان **نوودویچی** در مسکو و در میان نویسندگان و سیاستمداران بزرگ اتحاد جماهیر شوروی، از جمله: **گوگول**، **خروشچوف**، **انتون چوخوف**، **توپولوف** و... به خاک سپرده شد.<sup>۱</sup> این طنز تلخ تاریخ است که همین‌ها انگار در «دون» دیگر، الگوهای داستان‌نویسی **یاقوتی** بودند. ولی همین **لاهوئی** را به گواه خود اهالی ادبیات ایرانی باید بیشتر و پیش‌تر از نیما، از پیشگامان شعر نو فارسی دانست. **شمس لنگرودی** در جلد اول کتاب تاریخ تحلیلی شعر نو می‌گوید: «**تقی رقعت**، نخستین شاعر نوپرداز در شعر فارسی نبود، او نخستین تئوریسین و نخستین منادی شعر نو بود. نخستین شعر نو را در ایران، **ابوالقاسم لاهوئی** در سال ۱۲۸۸ ه.ش. یعنی یک دهه پیش از

رفعت سروده بود.» این البته تراژدی کرماشان است که حتا رمان فارسی ایران هم در این شهر متولد می‌شود ولی ادبیات مدرن کوردی تا همین دهه‌های اخیر در آن نابالغ می‌ماند. تاثیر این وضعیت را هم در میان معدود روشنفکران و نویسندگان کرماشانی می‌بینیم که دغدغه بزرگترین شهرکوردی منطقه را داشتند ولی بستری نبود به زبان خود بیانیدهند و بنویسند. **یاقوتی** و درویشیان دو نمونه برجسته هستند از این نابهنگامی تاریخی که اگر در بستر سلیمانیه و موج جنبش‌های ناسیونالیستی آغاز قرن بیستم رشد می‌کردند شاید الان حتا چهره‌های جهانی می‌بودند. این وضعیت تنها مختص و منحصر به کرماشان نبود؛ در دنیای ترک، **براهنی** و **ساعدی** هم همین سرنوشت را پیدا کردند، با وجود اینکه ادبیات فارسی وامدار این چهره‌ها است ولی همیشه دیگری ناسیونالیسم ایرانی باقی ماندند. در تحلیل عدم خدمت اینها به زبان مادری خود باید کانتکست تاریخی و اجتماعی، مصادره‌گری و یکسان‌سازی ناسیونالیسم ایرانی و تاثیر موج‌های روشنفکری ایرانی را لحاظ کرد شبیه به نسبت **محمد اوزون** و **یاشار کمال** و ناسیونالیسم ترکی و فاشیسم حاکم بر ترکیه. هر چند ادبیات کوردی این شانس را داشته در این پنجاه سال کمر راست کند و مسیر مستقل خود را طی کند. از یاد هم نبریم کرماشان محل نزاعی مداوم بوده، نزاعی تاریخی، وضعیت برزخی و فریزشده که مانع تحول آن بوده است. همه اینها به معنای نادیده‌گیری مسئولیت فردی این نویسندگان درباره نوشتن به زبان مادری نیست. هر چند نشانه‌هایی از پشیمانی هم در آنها بعدها نمایان شد. برای نمونه **یاقوتی** جدا از آثار داستانی و تحقیقی با درون‌مایه فرهنگ کوردستان، هر چند دیر اثری به نام «**سور خون**»، نمایشنامه‌ی **عروسی خون اثر لورکا** را به کوردی ترجمه

کرد و مطمئنا اگر عمر فرصت می داد وارد یکی وادی دیگر می شد. کرماشان از منظر خودبودگی و تکیه به تاریخ راستین خودش به ندرت مسئله یک کرماشانی، روشنفکر و آکادمیسینی جدی بوده است. از این دیدگاه کرماشان چهره‌های پرمناقشه مانند کرماشانی‌های عضو جبهه ملی ایران و حزب توده کم ندارد؛ برای همین شبیه به یک سیاه‌چاله‌ی ابژگی است. کلکسیون‌ی از چپ‌های کلاسیک دارد که از کوچه پس‌کوچه‌های نیکاراگوئه خبر دارند ولی نوک بینی خود در کرماشان و ماتریس ستم‌های مردم خود را نمی‌بینند یا در دورترین حالت ممکن به این بحران‌ها قرار دارند. این کوری ایدئولوژیک از فرط طبیعی بودن برای آنها نامرئی شده است. اینجا همان نقطه‌ای است که ایدئولوژی تبدیل به کوری تاریخی می‌شود، جایی که از هم‌بافت‌های مشخص محلی و تاریخی گسسته شده و تبدیل به روایت‌های وارداتی و استعلایی می‌شود. از این نظر کرماشان هم برای کوردها، هم غیرکوردها هم برای مردم خود کرماشان ناشناخته و بکر باقی مانده است و به علت تلاقی انواع مسئله‌ها در مسئله کرماشان و ویژگی و مشخصه‌های خود عموما به شناخت آن نزدیک نمی‌شوند و این فقدان، بنیاد یکی از دلایلی است که بیشتر برداشت‌ها حتا از سوی کوردهای مناطق دیگر به آن، نوعی نگاه شرق‌شناسانه به نظر می‌رسد. وقتی روشنفکری نباشد که با این مسئله‌ی سهمگین روبه‌رو شود قطعا نباید از نویسنده یا شاعری که گاهی در خلوت خود شعری می‌سراید، انتظار پیشاهنگی و اندیشیدن به ریشه‌ها داشت. البته در سطح جنبش هویت‌خواهی مدرن کوردی در کرماشان و ایلام که عمری حداقل ۳۰ ساله دارد، ادیبان کانون آن بودند و گزاف نیست اگر گفته شود تقریبا همه چیز حول ادبیات چرخیده است. جرقه‌ی این نوگرایی در



حوزه ادبیات را بیشتر جوانانی زدند که پیشتر در شهرهای خود تحت تاثیر فعالین نسل‌های پیشین خود وارد فضای فعالیت ادبی کوردی شده، بعدها در دانشگاه‌های تهران، سنه و ارومیه با انجمن‌های ادبی کوردی و فعالین دیگر نواحی آشنا شدند یا در جریان تحولات تازه ادبیات فارسی و تئوری‌های نو جهان قرار گرفتند. این گروه به همراه کسانی همزمان با اینها بدون پشتوانه‌ای تاریخی شبیه به مناطق دارای گویش سورانی که سیری تدریجی و تکاملی طی کرده بود، راهی متفاوت از رویکردهای کلاسیک را آغاز کردند و تا اکنون هم ادامه دارد. ضمن اینکه نباید تاثیرات این گروه را بر فضای خموده و درخودفرورفته کرماشان مخصوصا در دهه هفتاد و تلنگری به زبان به کما رفته‌ی کوردی نادیده گرفت ولی همزمان باید به آفت این تقلیل‌گرایی به ادبیات هم اشاره کرد که ادیبان در نبود نقش‌های دیگر اجتماعی شبیه به سیاستمدار، جامعه‌شناس، سیاست‌گذار فرهنگی، فیلسوف، اندیشمند و.. گاهی خودخواسته و گاهی از سر ناچار به این نقش‌ها ورود می‌کردند و به علت نداشتن پیش‌زمینه‌ها یا دانش و تجربه کافی خسارت‌های گاهی عمیق به بار می‌آوردند. یکی از برجسته‌ترین پیامدهای این وضعیت، پانگرفتن نقد و دیالوگ و گذر به مناسبات مدرن افقی حتا در میان قشر الیت‌تر بود که عموما رسوب ذهنیت و کنش پیشامدرن، سنتی و عشایری خود را حفظ کرده بودند.

یا قوتی هم از این فضا جدا نبود، آرمان عدالت را دنبال می‌کرد مثل تمام چپ‌گرایان هم‌عصرش، ولی متفاوت از چپ کافه‌ای امروزی. هم زیست‌جهان طبقاتی خودش نوعی خودآگاهی به او می‌داد و هم دمخور بودنش با فرودستان و دردهایشان. در عین حال، با سرشاخ شدنش

با دو حکومت طعم بازداشت و زندان را کشید و جور دیگر و عمق دیگری از ستم را نیز تجربه کرد. **یاقوتی** جدا از زندگی شخصی، بزرگترین ضربه در عرصه ادبی را از سال‌های زندانش خورد، آنجا که مهمترین دوران زندگی و شاید زایاترین آن را در زندان بود. مخصوصا دوران پساانقلاب ۵۷ که ساختار جدید، نسل نویسندگان وفادار به خود را هنوز پرورش نداده بود، نویسندگان مطرح قبلی مثل **گلشیری** و **براهنی** با کارگاه ادبی و انتشار مجله و با توجه به ارتباطشان با خارج از کشور ضمن تاثیر بر فضای داخل با مطالعه ترجمه‌های جدید از تئوری‌های ادبی تازه، خود را بروز می‌کردند و حتا تغییر سبک دادند که مثال بارز آن **براهنی** است. گذشته از بعد شخصی و از منظر تاثیرگذاری بیناسلی، نویسندگان جوان زیادی از نسل‌های بعد ادبیات فارسی به شکلی مستقیم یا غیرمستقیم تربیت‌شده‌ی کارگاه‌های ادبی **گلشیری** و **براهنی** هستند. اما **یاقوتی** آن دوران در زندان بود و کسی از روشنفکران و حتا همشهریانش سراغش را نگرفتند. **یاقوتی** بعد از آزادی همچون اصحاب کهف با دنیای عجیب ادبی مواجه شد که نشان می‌داد کاملا از تحولات ادبی بی‌خبر بوده است. **یاقوتی** در این دوره سخت تقریبا از حلقه حمایتی دوستانه و صنفی و اجتماعی مناسبی برخوردار نبود و شبیه یک طردشده‌ی تنها بود و بعدها به گفته خودش حتا در مقطعی ناخواسته رابطه‌اش با **درویشیان-اتفاقا** سر کتابی در مورد خود **درویشیان**- هم شکرآب شد. کسی به او کمکی نکرد و خبری هم نداشت و تقریبا تا نیمه دوم دهه هفتاد جدا از چند نشریه مانند **گردون** هیچ کتابی از او چاپ نشد، تاسف‌بار این است تا سال ۷۴ که کتاب **توشای غریب زاگرس** را چاپ کرد، در بی‌خبری مطلق بود و تازه همه فهمیدند او زنده است. بعد از این بود که به کمک برخی از

دوستانش پنج کتاب از او در نشر نگیما در تهران چاپ شد. **یاقوتی** تقریباً تک و تنها بود در ناکجا، مثل روشنفکری دهه ۲۰ و ۳۰ دست‌پرورده و حمایت‌شده از سوی حزب توده و بعدها احزاب ریز و درشت چپ ایرانی نبود. تا حد زیادی به همین منوال از نشریات و محافل ادبی و روشنفکری هم جدا افتاده بود. البته جدا از این سرگذشت تلخ، **یاقوتی** در بعد ادبی و به دلایل جدا افتادگی و دوری از تحولات، هیچگاه نتوانست از سبک ادبی خود یعنی رئالیسم روستایی گذر کند و با تحولات ادبی دهه هفتاد خودش را وفق دهد و به نوعی در فضای مضامین تکراری باقی ماند و بر سبک ادبی دهه ۴۰ پافشاری می‌کرد. سبکی که در مارکت تازه ادبیات هواخواه زیادی نداشت.

بیشتر روشنفکر و نویسندگان نامدار ایرانی برعکس **یاقوتی** که تقریباً تن به هر کاری داده بود خاستگاه طبقاتی غیرکارگری داشتند و عموماً دغدغه مالی و گذران زندگی نداشتند یا در شبکه حمایتی خاص خود بودند. بعد از انقلاب هم تقریباً تمام رسانه‌های چاپی محفلی بوده، تا دهه ۷۰ و ۸۰ که ما با زنجیره‌ای مافیای گونه از نشریات، ناشران، فرهنگستان‌ها و بنیادهای ادبی طرف هستیم که هر نویسنده‌ای که نزدیک آستان آنها باشد به راحتی بالا بکشند و به خورد جامعه بدهند. اگر به خروجی‌های ادبیاتی باند اصلاح‌طلبان در این سی سال و سازوکار کلاتر و تازه‌تری مثل افطاری خوردن اهالی هنر و ادبیات مانند **دولت‌آبادی** با رؤسای جمهور یا تیراژ کتاب‌های آنها در نشرهای معروف نگاهی بندازید متوجه خواهید شد چرا **یاقوتی** نمی‌توانست در تمام این نیم قرن سلبریتی باشد و انزوا و فقر و در خود شکستن را انتخاب کند یا به او تحمیل شود و چرا مانند همشهری خودش، **درویشیان**، سر هیچ سفره خونی



ننشست. البته این به این معنا نیست این دو یا کلا نویسندگان کرماشان و کورد رابطه خوبی با هم داشتند یا در جاهای لازم از یکدیگر حمایت می‌کردند. **یاقوتی** نمی‌بایست و نمی‌توانست سلبریتی باشد و بشود در معنای ادبیاتی نه معنای توخالی بودن آن، ولی قابل نادیده‌گرفتن هم نبود. یاقوتی حامل لنزی از قعر طبقات فرودست و فرودست‌شده، از موضع تلاقی فرودستی طبقه، هویت، ملیت و زبان می‌نوشت، جایی که دست بیشتر نویسندگان به آن نمی‌رسید و تازه بود همانند سینمای بعد از انقلاب ایران یا فیلم‌های **قبادی** از کوردستان که بیشتر به خاطر بکر بودن و نشان دادن بدوی بودن مردمان و توحش طبیعت و زندگی و فقر در ایران مورد توجه جشنواره‌های جهانی قرار می‌گرفتند. مرز میان زندگی واقعی و آثار **یاقوتی** شبیه به دنیایی اثری در هم آمیخته بود. در یک مصاحبه از **یاقوتی** در مورد توصیف زندگی‌اش پرسیده می‌شود که با دو کلمه جواب می‌دهد، **تلخ و سخت**. وقتی با حیرت مصاحبه‌گر مواجهه می‌شود که همین؟! می‌گوید در مورد همین دو کلمه ۱۱۰۰ صفحه نوشته‌ام که هیچ‌گاه چاپ نشده است. یا وقتی از آرزوهایش می‌پرسد، جواب تکان‌دهنده‌ای می‌دهد که تا عمق استخوان را می‌سوزاند: «**ما همه‌ی آرزوهایمان به خاک سپرده شد، کدام آرزو؟!»،** نقطه روشن این تلخی جایی است که می‌گوید امیدوارم تنها دخترم تلخی زندگی من را نداشته باشد.<sup>ii</sup>

**یاقوتی** از نهادهای صنفی مثل کانون نویسندگان و بسیاری شکل مشابه هم تقریباً بیرون یا دور و دیگری بود. کورد کرماشانی فرودست مستقل بودن خود دلیل کافی است برای بیرون ماندن از بسیاری از مناسبات و شبکه‌های حمایتی، البته به دلایل زیادی چندان خبری نداشت یا دور

نگه داشته میشد تا این اواخر که حداقل به محافل کوردی متصل شود؛ هر چند همین دلجویی‌ها در محافل کوردی برای او دلگرمی بزرگی بود، همیشه با ذوق خاصی از چاپ و ترجمه کتاب‌هایش مخصوصاً «چراغی بر فراز مادیان کوه» در سلیمانیه یاد می‌کرد. اینجا باید درنگ کنیم: چگونه حاشیه‌نشین بودن و کورد بودن در شبکه پیچیده‌ای از مرکزگرایی و سلطه باعث می‌شود که یاقوتی و امثال او نه تنها از گفتمان‌های غالب حذف شوند، بلکه در سکوت تاریخی فراموش شوند؟ اینجاست که لایه تاریک‌تری از جبر و درهم‌تنیدگی نویسنده و خاستگاه طبقاتی و کوردی او دوباره همچون شبی مرئی می‌شود، شبی که شاید در مقطعی حتماً نمی‌توان به آن خودآگاه شد ولی تا پای گور دست از سر تو بر ندارد. این دیگری‌بودگی و تبعیض در بعد از مرگ یاقوتی هم در میان روشنفکران فارس و رسانه‌های آنها و میزان بازتاب این خبر به روشنی ملموس بود. حتماً در بیانیه و خبر با تاخیر کانون نویسندگان ایران هیچ اشاره‌ای به کورد بودن یاقوتی نمی‌کنند.<sup>iii</sup>

یاقوتی هر جایی جز کرمانشان بود، الان شاید مثل گلشیری و هدایت و شاملو جوایز و فستیوال‌های ادبی زیادی به اسمش راه انداخته بودند. بالانشین مجالس و دورهمی و نشست‌های روشنفکری می‌بود. این به رسمیت شناخته نشدن و قدر دانسته نشدن هم در سطح جامعه هم در سطح شبکه قدرت سیاسی و نهادهای فرهنگی دولتی است. هر چند یاقوتی بنابر جبر تاریخی و صدها عامل به فارسی می‌نوشت ولی درون‌مایه‌ی کارهایش مثل درویشیان کوردی بود و به همین دلیل در سرزمین مادری در اقلیم کوردستان و روزگلات از آنها بارها تجلیل شد. اگر نخواهیم همزمان هم رنج و مقاومت یاقوتی را به رسمیت بشناسیم

هم در دام قهرمان‌سازی یا رمانتیک‌سازی از تبعات ستم چندلایه نيفتيم، بايد از ياد نبريم زندان، اخراج از معلمی، فقر، سختی معیشت، زخم‌های باز یا قوتی بودند که چون خوره به جان او افتاده بودند و آخر سر او را از پای درآوردند. یا قوتی انسانی از جنس گوشت و پوست و استخوان مثل تمام آدم‌ها بود، زندان و فقر و آوارگی تبعات درونماندگارش را در روان و زندگیش گذاشته بود. مثل سبک و دنیای نوشته‌هایش آنالیز ذهنی و ساختار رفتاری‌اش ساده و بی‌آلایش بود و توام با کودکانی‌ای روستایی‌وار و البته قابل احترام، اما این اشاره در ظاهر شخصی-رفتاری بهانه‌ای است برای اشاره به ساحتی تلخ و تاریک از زندگی حرفه‌ای **یا قوتی**. جنبه‌ای رفتاری که در هیچ جای جهان موردی منفی نیست در این فضا به ضرر **یا قوتی** تمام شد و باعث شد بارها و بارها ناخواسته درگیر حواشی شیادان و دلالان ادبی و به تبع رنجش برخی یاران یا دوستدارانش بشود، تبعات کمرشکن پیش‌گفته، سادگی در رفتار و منش اخلاقی، فشارهای مالی زندگی شخصی، سه ضلع یک مثلث مخرب بودند که باعث اظهارنظرهای عجولانه، گاه غیرمنطقی و متناقض، ناهمخوان با آثار و نوشته‌ها و حتا کنش اجتماعی و فرهنگی او شد، طنز تلخ این است گاهی این مواضع متناقض همدیگر را رد می‌کردند چون تحت تاثیر افراد و شرایط پیش‌گفته بیان شده بود. در این موارد مسئولیت دلالان ادبی و مطبوعاتی‌های فرصت‌طلب یا محافظه‌کار کمتر از خود **یا قوتی** نیست. این جنبه در نوشته‌های مطبوعاتی و حضورهای جشنواره‌ای او بیشتر نمایان است. اینجاست که نباید از یاد برد چطور مجموعه‌ای از مناسباتی می‌تواند در سیری تاریخی اراده شخص یا ملتی را بشکند یا زخم‌ها باز بر جای بگذارد. آسیمیلاسیون و استعمار ذهنی که در این

سالها لغله دهان بعضی بیرون گودنشینان شده و هیچ درک عملی و شناخت علمی و آنتی‌تزی برای آن در جاهایی مثل کرماشان ندارند، ویران می‌کند، استحاله می‌کند، جایی که ما انتظار قهرمانی داریم و بی خیال ضعف‌های انسانی می‌شویم. آسیملاسیون یک نسل‌کشی یا زبان‌کشی خانگی است که گاهی حتا نزدیک‌ترین عزیزان یک نویسنده در یک خانواده در نقش سرباز سرکوب زبانی ظاهر می‌شوند. نویسنده کورد و فارسی‌نویس هم ندارد. بیخود نیست حتا در مرگ نویسندگان کورد یا کورد فارسی‌نویس هم می‌بینم در میان هم‌قطاران ادیشان، آنها را از دریچه دیگری بزرگ بازنمایی می‌کنند، شیرکو را با لقب صالحی بازنمایی می‌کنیم، یاقوتی را با صفتی از معروفی.

هر نسلی از نویسندگان کرماشان تجارب و دستاوردهای خود را داشته، همانطور که حامل تروماهای خاص خود بودند، هزینه‌های متفاوت دادند یا نقدهای متفاوتی به کارنامه کاری هر یک از آنها وجود دارد. در حوزه زبان کوردی این چراغی است که یک قرن است در دوران معاصر با خون دل بسیار افروخته نگه داشته شده و نسل جدید با نگاه تازه و ایستادن بر شانه‌های لرزان و تکیده نسل‌های پیشین ولی این بار جسورانه‌تر و متفاوت‌تر راهی نو را آغاز کرده و ادامه می‌دهند. یاقوتی را هم می‌توان آخرین نفر از نسل طلایی نویسندگان و شاعران کرماشان دانست که برای همیشه قلمش را زمین گذاشت. درست است که کارگاه ادبی و شاگرد و محفل نداشت، ولی مثل همنسلان خود، مضامین درد و رنج عمیق انسانی آثارشان در جامعه کورد کرماشان مدام تکرار می‌شود.

در تحلیل زندگی و آثار یک نویسنده در جوامع فرودست شده همزمان با تاکید بر مسئولیت فردی و اجتماعی نباید بی‌رحمانه تمام عوامل کلان

تاریخی و سیستماتیک و ساختاری را نادیده و شخص را به صلابه کشید. ملت‌های فرودست‌شده و حاشیه‌ای و نفی‌شده، در تهدید مداوم تن دادن و بی‌تفاوتی قرار دارند، جایی که دیگر هیچ قهرمانی زاده نمی‌شود، قهرمانان همه در سکوت، بی‌کسی، ناتوانی و بی‌خبری در گوشه‌ای جان می‌دهند بدون اینکه جانی و جهانی بلرزد. ولی بدون درافتادن در دام نگاه اسطوره‌ای، افسانه‌ای و عرفانی، روزی کرماشان از خاکستر خود برخواهد خاست.

### کوتاه در مورد منصور یاقوتی:

منصور یاقوتی، نویسنده، شاعر و پژوهشگر کرماشانی، در ۵ اسفند ۱۳۲۷ در روستای کیوه‌نان شهرستان سنقر استان کرماشان به دنیا آمد. او از چهره‌های برجسته ادبیات معاصر ایران و از پیشگامان ادبیات در سبک رئالیسم روستایی به‌شمار می‌رود.

یاقوتی تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در کرماشان به پایان رساند و سپس به‌عنوان سپاهی دانش در روستاهای کرماشان به تدریس پرداخت. در مهرماه ۱۳۵۰ به‌صورت رسمی به استخدام وزارت آموزش و پرورش درآمد. او در کنار تدریس، به نوشتن داستان‌های کوتاه و بلند پرداخت و با تمرکز بر زندگی روستاییان و طبقات فرودست، آثاری واقع‌گرایانه خلق کرد که او را به «چخوف ایران» ملقب ساخت.

از جمله آثار برجسته او می‌توان به «زخم»، «گل خاص»، «داستان‌های آهودره»، «سال کورپه»، «پاجوش»، «زیر آفتاب»، «چراغی بر فراز مادیان کوه»، «دهقانان»، «افسانه‌هایی از دهنشینان کورد»، «نگاهی به آثار درویشیان»، «پری چل گیس»، «برزونامه؛ ترجمه شانامه کوردی»، «آیین یارسان در اساطیر اقوام کورد»، «سور خون»؛ ترجمه‌ی نمایشنامه

عروسی خون اثر فدریکو گارسیا لورکا به زبان کوردی اشاره کرد. سبک نوشتاری یاقوتی با جملات کوتاه و توصیفات دقیق، تصویری زنده از زندگی روستایی و مسائل اجتماعی ارائه می‌دهد.

یاقوتی به دلیل فعالیت‌های سیاسی خود، چندین بار دستگیر و زندانی شد. نخستین بار در سال ۱۳۴۶ و سپس در سال ۱۳۵۶ در زمان حکومت نظامی ازهاری دستگیر شد. پس از انقلاب، از تیر ۱۳۶۰ تحت تعقیب قرار گرفت و سه سال به صورت مخفیانه زندگی کرد تا اینکه در ۶ فروردین ۱۳۶۳ در تهران دستگیر و به زندان دیزل‌آباد کرمانشان منتقل شد و به مدت ۵ سال در زندان بود. یاقوتی بعد از یک وقفه چندین ساله دوباره در عرصه‌های نقد ادبی و روزنامه‌نگاری و پژوهش در کنار داستان‌نویسی فعال شد که ثمره‌ی آن ده‌ها اثر در نشریات و رسانه‌های مختلف است. منصور یاقوتی در ۸ دی ۱۴۰۳، پس از تحمل یک دوره بیماری، در سن ۷۶ سالگی درگذشت و در میان بدرقه همشهریان، دوستداران و یارانش در قطعه هنرمندان کرمانشان به خاک سپرده شد.

### پانویس ها:

گفتگو با منصور یاقوتی

<https://tinyurl.com/yucajnzk>

یاقوتی در گفتگو با مهر: سختی معیشت نویسندگان پیشکسوت انگیزه را از جوانان گرفته است

[1122011/mehrnews.com/news](https://mehrnews.com/news/1122011)

منصور یاقوتی: توصیه می‌کنم رمان‌های مسعود کیمیایی را بخوانید

[284221/ibna.ir/news](https://ibna.ir/news/284221)



منصور یاقوتی، آموزگار- نویسنده‌ای که جرئت نگرستن به خویش را داشت  
[۱۷۰۲۷/ketabak.org/content](https://ketabak.org/content/17027)

منصور یاقوتی | روشن نگار  
[/roshannegar.wordpress.com/tag](https://roshannegar.wordpress.com/tag/منصور-یاقوتی)

منصور یاقوتی / داستان نویس کرماشانی  
[16241256117876189=facebook.com/permalink.php?id](https://facebook.com/permalink.php?id=16241256117876189)

منصور یاقوتی  
[/fa.wikipedia.org/wiki](https://fa.wikipedia.org/wiki/منصور_یاقوتی)

- 
- i -<https://tinyurl.com/52uhtkjx>
  - ii -<https://tinyurl.com/2e849ysy>
  - iii -<https://tinyurl.com/5n86uhzk>



K O M A R